

نقش علمای نجف در استقلال عراق

عبدالرحیم میانجی

○ جنگ جهانی اول

در ماه اوت ۱۹۱۴ میلادی برابر با رمضان ۱۳۳۲ قمری آرشیدوک فردیناند، ولیعهد امپراتوری اتریش در شهر ساریوو به دست یک دانشجوی صرب ترور شد. جنگ جهانی اول به همین بهانه در ۲۸ ژوئن همان سال آغاز شد و تا سال ۱۹۱۸ ادامه یافت.^۱ یک سوی این نبرد، دولت‌های آلمان، اتریش و ایتالیا قرار داشتند که به آنها «متحدین» می‌گفتند. در مقابل، دولت‌های فرانسه، انگلیس و روسیه تزاری بودند که به نام «متفقین» شناخته می‌شدند. بعدها عثمانی و بلغارستان به متحدین پیوستند و ژاپن، پرتغال، آمریکا، یونان، برزیل و رومانی هم از متفقین حمایت کردند. هدف اصلی، رقابت دولت‌های بزرگ بر سر مستعمرات، مسائل نظامی و توسعه طلبی‌های آنان بود. حدود پانزده میلیون نفر در این جنگ کشته شدند و چهار امپراتوری اتریش، آلمان، روسیه تزاری و عثمانی از هم پاشیده و منقرض شد. علمای بزرگ نجف به سبب انقلاب مشروطه و بعضی رخدادهای آن در ایران، دچار تشتت آراء و اختلاف نظرهای بسیاری شده و گاه از هم گله‌مند بودند، ولی این جنگ و بعد تهاجم سربازان انگلیسی به سرزمین عراق، دوباره جبهه علمای شیعه را متحد و یک‌پارچه کرد و حتی جبهه متحد اسلامی متشکل از علمای شیعه و سنی بر ضد اشغالگری تشکیل شد. در این ایام سرزمین عراق، تحت حکومت عثمانی اداره می‌شد و قوای انگلستان به قصد سرنگونی عثمانی به این کشور هجوم آورده بود. در همین ایام لیبی (طرابلس) که تحت امپراتوری عثمانی قرار داشت، به تصرف نیروهای نظامی ایتالیا درآمد.^۲



وقتی خبر تجاوز نیروهای نظامی
ایتالیا به طرابلس که با اشغال شمال و
جنوب ایران توسط قوای روسیه و
انگلیس هم‌زمان شده بود، به اطلاع
علما رسید، آیه‌الله سید محمد کاظم
طباطبایی یزدی (متوفای ۱۳۳۷ ق)
یکی از مراجع بزرگ نجف و رئیس
حوزه علمیه، با صدور فتوایی همه
مسلمانان را به دفاع از سرزمین‌های
اسلامی دعوت کرد



○ جنبش مراجع و علمای نجف

وقتی خبر تجاوز نیروهای نظامی ایتالیا به طرابلس به اشغال شمال و جنوب ایران توسط قوای روسیه و انگلیس هم‌زمان شده بود، به اطلاع علما رسید، آیه‌الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (متوفای ۱۳۳۷ ق) یکی از مراجع بزرگ نجف و رئیس حوزه علمیه، با صدور فتوایی همه مسلمانان را به دفاع از سرزمین‌های اسلامی دعوت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. در این ایام که دول اروپایی مانند ایتالیا به طرابلس غرب (لیبی) حمله نموده و از طرفی روس‌ها شمال ایران را با قوای خود اشغال کرده‌اند و انگلیسی‌ها نیز نیروهای خود را در جنوب ایران پیاده کرده‌اند و اسلام را در معرض خطر نابودی قرار داده‌اند، بر عموم مسلمین از عرب و ایرانی واجب است که خود را برای عقب راندن کفار از ممالک اسلامی مهیا سازند و از بذل جان و مال در راه بیرون راندن نیروهای ایتالیا از طرابلس غرب و اخراج قوای روس و انگلیس از ایران هیچ فروگذار نکنند؛ زیرا این عمل از مهم‌ترین فرایض اسلامی است تا به یاری خداوند، دو مملکت اسلامی از تهاجم صلیبی‌ها محفوظ بماند. سید محمد کاظم یزدی»^۱.

پس از آن، دولت انگلیس نیروهای خود را از بمبئی هندوستان به سوی آب‌های خلیج فارس فرستاد و در نواحی بحرین مستقر کرد و در ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۲ وارد

مرز عراق شد و شهر فاو را به تصرف خود درآورد. در این هنگام دولت عثمانی اگر چه نیروهای خود را برای دفاع از منطقه، بسیج کرده بود، ولی این اقدامات هرگز نمی‌توانست کافی باشد و نیاز شدیدی به حمایت معنوی و عملی علمای شیعه داشت. علمای شیعه در نجف به مرجعیت آیة‌الله سید کاظم یزدی با این که تا آن روز چندان دل خوشی از حکومت آستانه و دولت عثمانی نداشتند، ولی در این مرحله، برای دفاع از حریم اسلام و مسلمین و به عنوان وظیفه دینی و اجتماعی، وارد عرصه دفاعی و نظامی شدند. در ۲۶ ذیحجه نامه‌ای از مردم بصره به حوزه نجف رسید که از گسترش تجاوزگری‌های قوای انگلیس از فاو به سوی بصره و حوالی آن حکایت می‌کرد.

علما و مراجع نجف بی‌درنگ به اتفاق به پا خاستند و برای تبادل نظر و چاره‌اندیشی در مسجد هندی اجتماع کردند. در این مجلس آقایان: سید محمد سعید حبوبی، شیخ عبدالکریم جزائری و شیخ جواد جواهری در سخنانی حماسی، به تجزیه و تحلیل اوضاع پرداخته و ضرورت تجهیز و بسیج عمومی برای دفاع از حریم سرزمین‌های اسلامی را گوشزد نمودند. مرجع بزرگ شیعه آیة‌الله طباطبایی یزدی در صحن حرم امام علی(ع) به منبر رفت و مردم را به دفاع از اسلام دعوت کرد و فرمود: «بر ثروتمندانی که از شرکت در جبهه‌های نبرد عاجز هستند، لازم است از مال و ثروت خود در راستای تقویت مجاهدان مضایقه نکنند».^۴

○ صدور حکم جهاد

آیة‌الله یزدی تنها به تشکیل جلسه و سخنرانی بسنده نکرد؛ بلکه در یک اقدام عملی دیگر، حکم جهاد صادر کرد و دفاع از کبان اسلام و سرزمین اسلامی را بر هر فرد مسلمان واجب عینی شمرد و در نامه‌هایی که به سران عشایر و قبایل در مناطق بصره، ناصریه، زیرج، شطره و جاهای دیگر نوشت، همه را بر عمل به این وجوب ملزم ساخت. او در نامه‌ای خطاب به خیون العبیده از سران عشایر بصره و حومه نوشت:

«... اما بعد، همان طوری که هجوم کفار به کشورهای اسلامی و نیز محاصره بصره توسط آنان را خبردار شدی یزیدون آن یطْفُوُوا نور الله بأقواهم و یابی الله إلا أن یتیم نوره لذا بر تو و جمیع

مرجع بزرگ شیعه آیة‌الله

طباطبایی یزدی در صحن حرم

امام علی(ع) به منبر رفت و مردم

را به دفاع از اسلام دعوت کرد و

فرمود: «بر ثروتمندانی که از

شرکت در جبهه‌های نبرد عاجز

هستند، لازم است از مال و ثروت

خود در راستای تقویت مجاهدان

مضایقه نکنند».

مسلمین تحت امر تو واجب می‌کنم برای دفع کفار، به سوی بصره روی آوری. این امر بر تو و کسانی که کلام من به آنان می‌رسد واجب است که با مال و جان، اسلحه، مردان و اسب‌هایشان دفاع کنند. هیچ مسلمان متمکنی عذری ندارد. حکومت و سایر مسلمانان فرقی ندارند و در دفاع از اسلام همه مساوی هستند»^۶.

سید در نامه دیگری خطاب به شیخ خزعل، از دیگر سران عشایر می‌نویسد:

«... مخفی نماند، حراست از مرزهای اسلام و مسلمین با جان و مال در مقابل تهاجم افکار، از اهم واجبات است و تو در یکی از نوارهای مهم این مرزها سکونت داری. پس بر تو واجب است در مقابل دشمن، از این حریم دفاع کنی؛ به هر وسیله‌ای که بر تو ممکن است. این دفاع بر سایر عشایر منطقه نیز واجب می‌باشد و لازم است این حکم را به آنها هم ابلاغ کنی؛ همان طوری که کمک و یاری کفار در این تهاجم به هر نحو ممکن و از هر فرد مسلم حرام است. من امید به همت و غیرت تو دارم تا تمام سعی و تلاش خود را در جهت دفع کفار به کار بگیری. خداوند تو را بر دشمنانش یاری خواهد کرد. ان شاء الله»^۷.

شیخ خزعل چون پیش از این معاهده‌ای با دولت انگلیس بسته بود، بنابراین در اجرای حکم فقیه نجف تعلل و کوتاهی می‌کرد. به همین سبب سید یزدی نامه‌های متعددی به او نوشت و چون از وی ناامید شد، نامه‌های دیگری خطاب به توده مردم و عشایر منطقه نگاشت و این‌گونه حجت را بر همگان تمام کرد.^۸

علمای بزرگ حوزه علمیه سامراء و کاظمین نیز از آیه‌الله یزدی پیروی کردند و هر کدام با صدور بیانیه‌ای، حکم به جهاد بر ضد اشغالگران و دفاع از مسلمانان دادند. آیه‌الله محمدتقی شیرازی (متوفای ۱۳۳۸ ق) که در حوزه سامراء مرجعیت داشت، حکم به وجوب جنگ با قوای انگلیس صادر کرد و فرزندش شیخ محمد رضا را به خط مقدم جبهه نبرد فرستاد.^۹

آیه‌الله محمدتقی شیرازی

(متوفای ۱۳۳۸ ق)

که در حوزه سامراء مرجعیت

داشت، حکم به وجوب جنگ با

قوای انگلیس صادر کرد و

فرزندش شیخ محمد رضا را به

خط مقدم جبهه نبرد فرستاد.

○ شیخ خزعل



آیه‌الله شیخ مهدی خالصی (متوفای ۱۳۴۴ ق) و آیه‌الله سید مهدی حیدری (متوفای ۱۳۳۶ ق) از عالمان مجاهد حوزه کاظمین، رهبری قیام را در این شهر بر دوش گرفتند و هر یک با حکمی جداگانه مردم را به قیام دعوت کردند. شیخ مهدی خالصی در بیانیه مهمی با نام «الحسام البتار فی جهاد الکفار» تأکید کرد که بر همه مسلمانان واجب است تمام اموال خود را در این جهاد صرف کنند تا این غائله به نفع اسلام خاتمه یابد و اگر کسی از بذل مال امتناع ورزید، بر دیگران واجب است به اکراه از وی بستانند.^{۱۰} همین‌طور آیه‌الله سید مصطفی کاشانی، آیه‌الله شیخ الشریعه اصفهانی، آیه‌الله میرزا مهدی خراسانی و سید علی تبریزی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جداگانه‌ای در این راستا صادر کردند.^{۱۱}

○ حضور علما در خط مقدم جهاد

در این شرایط حساس، علما هرگز به صدور فتوا، بیانیه و سخنرانی بسنده نکردند؛ بلکه در عمل وارد میدان شدند و حتی به خط مقدم جبهه رفتند. هفتم محرم ۱۳۳۳ جمعی از طلاب و فضلا به رهبری حضرات آیات: ملا فتح الله، معروف به شیخ الشریعه اصفهانی (متوفای ۱۳۳۹ ق)، سید علی داماد، سید مصطفی کاشانی (متوفای ۱۳۳۷ ق) و پسرش سید ابوالقاسم کاشانی (۱۳۴۰ ش)، سید محمد (فرزند آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی)، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۳۳ ق) از نجف به سوی سماوه و ناصریه حرکت کردند. عصر روز سه‌شنبه، دوازدهم محرم نیز جمعی از مجاهدان به رهبری آیه‌الله سید مهدی حیدری (متوفای ۱۳۳۶ ق) از کاظمین به سوی جبهه‌ها حرکت کردند. مردم کاظمین این کاروان را تا بغداد بدرقه کردند و در بین راه شعارهای بسیاری در تشویق آنان سر می‌دادند. آیه‌الله گاه برای آنان صحبت می‌کرد و مردم را به شرکت در جهاد تشویق می‌نمود؛ به طوری که نوشته‌اند تا آخر ماه صفر، شهر کاظمین از جوانان خالی شد و فقط پیرمردان در آن به چشم می‌خوردند. وقتی کاروان آیه‌الله حیدری به شهر العماره رسید، شایع کردند که این شهر در محاصره دشمن قرار گرفته، ولی او با سخنان حماسی، حاضران را به مقاومت فرا خواند و بیم و هراس را از دل آنان زدود. آن‌گاه او و همراهان به وسیله بلم و قایق خود را به جبهه قرنه رساندند.^{۱۲}

در چهارم صفر ۱۳۳۳، گروه دوم مجاهدان نجف به رهبری حضرات آیات: شیخ عبدالکریم جزائری، شیخ حسین حلی، شیخ حسین واسطی، شیخ جعفر، شیخ عبدالحسین، شیخ منصور مختصر و جمع زیادی از طلاب و فضلا عازم جبهه‌های نبرد شدند.^{۱۳}

هم‌چنین در این جنگ حضرات آیات: سید اسماعیل یزدی، سید محسن حکیم، سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی و سید محمدتقی خوانساری نیز حضور داشتند. آیه‌الله خوانساری در این نبرد به اسارت نیروهای انگلیسی در آمد و به سنگاپور، از مستعمرات انگلیس تبعید شد و مدت چهار سال در آن جا حبس گردید.^{۱۴} سپس به طور معجزه‌آسایی توسط شخصی فراری داده شد و به ایران بازگشت.^{۱۵} آیه‌الله مرعشی نجفی که در این نبرد طلبه جوانی بود، مسؤولیت، آب‌رسانی به رزمندگان را بر عهده داشته است.^{۱۶}

علما و طلاب با هماهنگی فرماندهان عثمانی به سه دسته تقسیم شدند: دسته اول به فرماندهی شیخ‌الشریعه اصفهانی، سید مهدی حیدری و سید مصطفی کاشانی در جبهه مرکزی قرنه مستقر شدند؛ دسته دوم به فرماندهی شیخ مهدی خالصی و پسرش شیخ محمد، سید محمد فرزندان آیه‌الله یزدی، شیخ جعفر راضی و سید کمال حلی و عبدالکریم جزایری در جبهه سمت چپ و دسته سوم نیز به فرماندهی حضرات آیات: سید محمدسعید حبوبی، سید محسن حکیم و شیخ باقر آل حیدر در جبهه راست شعبیه به نبرد پرداختند.^{۱۷}

مرجع تقلید شیعه آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی که به سبب کهولت سن، از حضور در جبهه عاجز بود، با جسم نحیف خویش اوضاع را زیر نظر داشت و از طریق فرزندش سید محمد از وضع جبهه‌ها اطلاعات لازم را به دست می‌آورد و در ترغیب مجاهدان هرگز درنگ نداشت. در یکی از نامه‌های این مرجع بزرگ خطاب به فرزندش سید محمد چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. فرزند عزیزم! سید محمد سلمه الله تعالی. تلگراف واصل شد. از آن چنین برمی‌آید که تصمیم بر دفاع در برابر دشمن دارید. تو با این اقدام و اهتمام در انجام این فریضه الهی مرا شاد نمودی؛ چون تو در امر جهاد با دیگران اولویت داری و باید پیشقدم شوی. خداوند به تو و همه مؤمنین در برابر کافران نصرت

در چهارم صفر ۱۳۳۳، گروه دوم مجاهدان نجف به رهبری حضرات آیات: شیخ عبدالکریم جزائری، شیخ حسین حلی، شیخ حسین واسطی، شیخ جعفر، شیخ عبدالحسین، شیخ منصور مختصر و جمع زیادی از طلاب و فضلا عازم جبهه‌های نبرد شدند.

○○○

آیه‌الله خوانساری در این نبرد به اسارت نیروهای انگلیسی در آمد و به سنگاپور، از مستعمرات انگلیس تبعید شد و مدت چهار سال در آن جا حبس گردید. سپس به طور معجزه‌آسایی توسط شخصی فراری داده شد و به ایران بازگشت و مدتی مرجعیت حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. آیه‌الله مرعشی نجفی که در این نبرد طلبه جوانی بود، مسؤولیت، آب‌رسانی به رزمندگان را بر عهده داشته است.

عنایت فرماید».^{۱۸}

◦ علما نگران سرنوشت ایران

علمای بزرگ نجف با این که در عراق، در جنگ و گریز با دشمن بودند، در همین حال از اوضاع نابسامان ایران که از شمال و جنوب توسط قوای روس و انگلیس اشغال شده بود، غفلت نداشتند. آیه‌الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء که در آن روزگار در جبهه مرکزی قرنه حضور داشت، در نامه‌ای به سید محمود، فرزند دیگر آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی در نجف، به نکاتی اشاره دارد که قابل توجه است:

«بسم الله الرحمن الرحيم و سلام الله نبیه و اهل بیته.

به حضور برادر عزیز و بزرگوار ثقة‌الاسلام، سید بزرگ ما، سید محمود که خداوند عمرش را طولانی کند.

بعد از تقدیم شوق، تحیت و سلام، عرض می‌کنیم به شما که نامه‌تان در مورخ ۲۴ صفر به دست ما رسید. و خدا را حمد می‌کنیم که سلامتی شما و آیه‌الله (که خداوند سایه او را بر اسلام مستدام کند) را دریافت کردیم. اما، ما و سیدمحمد که خداوند عزتش را زیاد کند در خیر و سلامتی کامل هستیم. در مورد رزمندگان اسلام که خداوند نصرت به آنها بدهد، خبرهای خوشی وجود دارد. از دیروز تا به امروز، شب و روز پیشروی و پیروزی داشتیم و دشمن در حال انهدام است و خداوند ذلیل و خارشان کند.

از نظر نیروی نظامی هم هر روز قوای تازه نفس به ما وارد و ملحق می‌شوند و تعداد رزمندگان قابل شمارش نیست. ولی آن‌چه که آقایان علما و به‌خصوص آقا سید محمد را نگران کرده، اوضاع آشفته و بحرانی سرزمین ایران است. این وضع بدجوری بر آنها تحمیل شده و هیچ راه چاره‌ای هم ندارند. از خداوند مسئله می‌داریم به آن چیزی که خیر و صلاح است آنها را از این نابسامانی نجات بدهد».^{۱۹}

چند روز بیشتر از تبادل این نامه‌ها نگذشته بود که اوضاع جبهه‌ها به نفع اشغالگران تغییر کرد و سید محمد، فرزند آیه‌الله یزدی مرجع تقلید نجف در خط مقدم جبهه به شهادت رسید و پدر پیر و مردم عراق را عزادار ساخت. در این جنگ روحانی مجاهد شیخ احمد حرزالدین، (برادر شیخ محمد حرزالدین، (صاحب کتاب معارف الرجال) به همراه پسرش شرکت داشت که فرزند ایشان هم به شهادت رسید.^{۲۰}

◦ تدبیر و مقاومت مرجعیت

سرنوشت جنگ ناگهان بر ضد جبهه اسلام تغییر یافت و عراق به اشغال



انگلستان درآمد. در این هنگام بسیاری از علما که در جنگ بر ضد اشغالگران فعالیت داشتند، از عراق اخراج و به ایران تبعید شدند. درباره شکست مسلمانان در این جنگ، عوامل متعددی را می‌توان برشمرد که یکی از مهم‌ترین آنها همکاری نکردن سران عشایر با نیروهای عثمانی بود. چون مردم شیعه و عشایر عراق از سال‌ها پیش تحت حکومت سنی مذهب عثمانی قرار داشتند و انواع ظلم و ستم از این حکومت دیده و چشیده بودند، بنابراین چندان تمایل و انگیزه‌ای به ادامه و حفظ این حکومت نداشتند و اشغال نیروهای نظامی انگلیس را بر آن ترجیح می‌دادند. شیطنت‌ها و تبلیغات ایدای انگلیس در تطمیع سران عشایر را هم نباید دست کم گرفت. آنها با شعار آزادسازی مردم عراق از سلطه و بردگی عثمانی و تأسیس حکومت ملی، وارد عراق شدند.^{۳۱} عامل مهم دیگر، ناتوانی و بی‌لیاقتی فرماندهان نظامی حکومت عثمانی در تدبیر و اداره جنگ بود که منشأ شکست در این جنگ شد.^{۳۲}

وقتی فرماندهان نظامی و رجال سیاسی انگلیس کاملاً بر اوضاع عراق مسلط شدند، در صدد برآمدند تا هر چه زودتر رضایت مرجعیت نجف را به خود جلب

نمایند؛ چون به خوبی می‌دانستند که بدون این مهم، ادامه اشغال ممکن نخواهد شد. آنان از راه‌های مختلف وارد شدند تا این مرجع بزرگ را به تصور باطل خود تطمیع کنند و با خود همراه سازند؛ ولی هرگز نتوانستند.

سر رونالد استورز یکی از عوامل سیاسی انگلیس که اطلاعات فراوانی پیرامون شرق و کشورهای عربی داشت و مشاور سیاسی برجسته‌ای به شمار می‌آمد و به زبان عربی هم کاملاً مسلط بود، در سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۳۳۶ قمری) برای دیدار با آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی وارد نجف اشرف شد. او از این دیدار چنین نقل می‌کند:

«... روز بیستم ماه مه سال ۱۹۱۷، ساعت دو و چهل دقیقه بعد از ظهر از کوفه به نجف آمدم. پس از کمی استراحت در هوای خشک زیرزمین کلیددار حرم، ساعت پنج بعد از ظهر به اتفاق «کارت» یکی از مأموران کمیساریای انگلیس در بغداد، برای ملاقات سید محمد کاظم یزدی که کلامش از عراق تا اصفهان نافذ است، حرکت کردیم.

ایشان چندان احساس خوبی نسبت به ما نداشت. حتی هدیه‌ای را که به مبلغ دویست لیره قبلاً به او تقدیم شده بود، قبول نکرده و آن را برگشت داده بود. کارت این مرتبه مأموریت داشت که با مبلغ هزار لیره به او نزدیک شود. با ناامیدی که بتواند سید را مجبور به پذیرفتن این مبلغ بنماید، از من خواهش کرد که در این کار به او کمک و همکاری بکنم. من با کمال احتیاط اعلان آمادگی کردم و پاکت محتوای اسکناس را در جیب خود گذاشتم و به اتفاق او به طرف منزل سید شتافتم. چند دقیقه در حیاط منزل منتظر شدیم. بعد طلبه‌ای موقر به جایگاه او رفته و ورود ما را خبر داد. سید که بسیار پیر بود و عمامه کوچک و سیاهی بر سر داشت و محاسن و ناخن‌هایش با حنای قرمز خیلی خوب رنگ شده بود و درخشندگی خاصی داشت، بیرون آمد و با کمال سردی و بی‌اعتنایی به ما خوشامد گفت و ما را روی حصیری که در بیرون اتاق پهن شده بود، نشانده. من متوجه نفوذ زیاد و حسن شهرت او بودم. در خطوط صورت او قوه جاذبه‌ای وجود داشت و در هیکل نحیف و خسته او قدرت و نفوذی خارق العاده آشکار و بیانش بسیار سحرآمیز بود. من کمتر در کشورهای اسلامی نظیر آن را دیده بودم.

پس از سلام و تعارفات معمول گفتم: هر فرمایشی که داشته باشید، انجام آن مورد اطاعت خواهد بود. جواب دادند: به عتبات مقدسه توجه کنید. تصور کردم منظور ایشان از عتبات مقدسه، آقایان علما و مجتهدان است. بعد لزوم استخدام شیعیان در شهرهای شیعه‌نشین عراق را گوشزد نمود و دستور داد که بایستی دکتر مظفر بیک و جهان بابا دو تن از شیعیان را که در بغداد توقیف بودند، آزاد

نموده و میرزا محمد را به فرمانداری نجف تعیین کنیم... من گفتم اوامر عالی را به کمیسر عالی انگلستان در عراق اطلاع خواهم داد».^{۳۳}

سر رونالد سپس به این بهانه که تعداد زیادی از شیعیان فقیر، از دولت انگلیس درخواست یاری کرده‌اند، پاکت پول را جلوی آیة‌الله یزدی می‌گذارد؛ ولی معظم‌له به طور قاطع آن را رد می‌کند و او مجبور می‌شود موضوع سخن را عوض کند. او در ادامه می‌گوید:

«... بعد از لحظه‌ای که به این منوال گذشت، من عزم خداحافظی و بازگشت به منزل کردم و بار دیگر خواستم هزار لیره را تقدیم سید کنم. لکن او با کمال ادب و احترام عذر خواست و من از منزل خارج شدم. به اعتقاد من تنها چیزی که سید به آن اعتنایی نداشت، مال دنیا بود. اگر وی به مال دنیا دل بسته بود باید در برابر هزار لیره، آن هم به شکل محترمانه که هیچ‌گونه توهّم رشوه و طعنه در آن نبود خضوع می‌کرد و می‌پذیرفت. این روحیه‌ای بود که در هیچ‌جا از ممالک اسلامی یافت نمی‌شد و وجود چنین شخصیت‌های معنوی بسیار بعید است».^{۳۴}

پس از مدتی چون شیطنت انگلیس‌ها کارساز نشد، آنها لحن خود را تغییر دادند و روش خسونت در پیش گرفتند. یک روز حاکم انگلیس در نجف به حضور مرجع بزرگ آیة‌الله یزدی آمد و گفت:

دولت از شما می‌خواهد نجف را ترک کنید و به کوفه بروید، زیرا دولت انگلیس در نظر دارد اهالی نجف را تنبیه و توبیخ کند. معظم‌له با کمال آرامش فرمود: من به تنهایی خارج شوم یا با اهل بیتم؟ او گفت: البته با اهل بیت خودتان. سید جواب داد: مردم نجف همه اهل بیت من هستند؛ بنابراین من هرگز از این شهر بیرون نمی‌روم؛ بگذار آن‌چه به اهل بیت من می‌رسد به من نیز وارد شود.

و در واقع او بدین وسیله نقشه‌های آنان را بر هم زد. آیة‌الله یزدی که در این ایام روزهای آخر عمر پربرکت خویش را پشت‌سر می‌گذاشت، سرانجام در هشتادونه سالگی، در ماه رجب سال ۱۳۳۷ چشم از جهان فروبست و مردم عراق را به ماتم و عزا نشانید. بیکر نجیف این مرجع مجاهد، باشکوه تمام تشییع شد و در مقبره درب طوسی حرم امام علی(ع) به خاک سپرده شد.

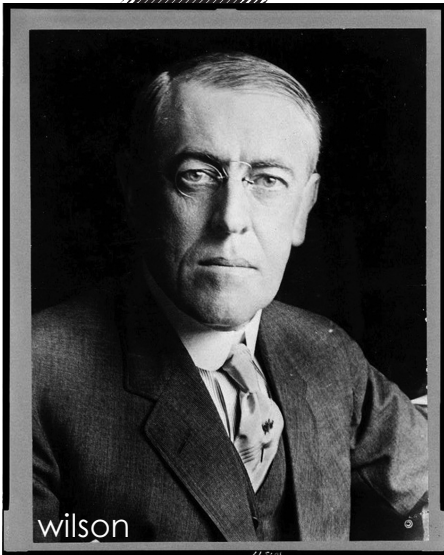
○ انقلاب عشرين عراق

پس از رحلت آیة‌الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در نجف، رهبری سیاسی

و دینی جهان تشیع به سامرا منتقل گردید و بر دوش آیه‌الله سید محمدتقی شیرازی قرار گرفت. از سوی دیگر، دولت انگلیس بعد از اشغال کامل عراق و سرکوب نیروهای مبارز، تصمیم گرفت تا با یک رفراندم ساختگی، رژیم و دولت دست‌نشانده خود را بر مردم تحمیل کرده و به عرصه قدرت آورد، ولی در این میان وجود علمای بزرگ در نجف، کاظمین و سامراء و در رأس ایشان حضور آیه‌الله شیرازی، مانع بزرگی برای رسیدن به این هدف بود. آیه‌الله شیرازی در این ایام نزدیک به هشتاد سال داشت؛ اما با این کهولت سن، بسیار دقیق و ظریف ناظر اوضاع سیاسی عراق بود و نسبت به آیه‌الله یزدی موضع‌گیری قاطع‌تری داشت.

سردمداران انگلیس در عراق بسیار تلاش می‌کردند تا به هر نحو ممکن او را فریب بدهند، ولی همواره تیرشان به سنگ می‌خورد. در رحلت آیه‌الله یزدی، سرهنگ هاول (معاون ویلسون، حاکم انگلیسی عراق) نامه تسلیت به آیه‌الله شیرازی نوشت و با عبارت‌های شیطنت‌آمیز، خود را شریک در این مصیبت معرفی کرد. چند روز بعد خود ویلسون به حضور آیه‌الله آمد و چون به زبان فارسی تسلط داشت، بدون واسطه وارد گفت‌وگو با مرجع جهان تشیع شد.

ویلسون نخست از ایشان خواست تا برای کلیدداری و تولیت حرم در سامراء یک نفر شیعه معرفی کند تا وی متولی سنی را از حرم بردارد. مرجع تقلید شیعیان در پاسخ گفت: کلیددار حرم فرد بسیار خوبی است و من موافق عزل او نیستم. چون ویلسون از این شیطنت مأیوس شد، موضوع سخن را عوض کرد و قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله در ایران را مطرح نمود و بعد از شمارش به اصطلاح فوآند آن، از آیه‌الله خواست این کار و وثوق‌الدوله را تأیید کند؛ ولی باز با



جواب قاطع مرجع و فقیه سامراء رو به رو شد. ویلسون سپس با کمال پرویی حوادث جنوب ایران و دفاع این مردم در برابر تجاوزات دولت انگلیس را مورد بحث قرار داد و از ایشان خواست برای جلوگیری از خون‌ریزی بیشتر، مردم را به آرامش و عدم درگیری با سربازان انگلیسی دعوت کند. آیه‌الله شیرازی جواب داد: «ما در عراق هستیم و در این‌جا با شما در مورد عراق صحبت می‌کنیم و این صحیح نیست من و شما که از اوضاع ایران اطلاع نداریم، در مورد آنها دخالت نکنیم. مردم و علمای ایران به شوون زندگی و وظایف اجتماعی خود آشناتر هستند».^{۲۵}

ویلسون با ناامیدی از محضر فقیه سامرا خارج شد و در نامه‌ای به مسوولین در لندن نوشت:

میرزا محمدتقی شیرازی در سن پیری و خرفتی به سر می‌برد و به وسیله عده‌ای مال‌پرست که بر ضد انگلیس اقدام می‌کنند، محاصره شده است. او در خاطرات خود نیز می‌نویسد:

آیه‌الله شیرازی غالباً به اسم تقوا و دین کارهایی را انجام می‌دهد که کاملاً از دین جدا و دور است.^{۲۶}

◦ قیمومیت انگلیس بر عراق

انقلاب عشرين یا انقلاب ۱۹۲۰ میلادی در عراق، از آن‌جا آغاز شد که در سال ۱۹۱۸ دولت انگلستان طی دستوری به ویلسون، حاکم وقت عراق از وی خواست تا فرماندهی ظاهری برگزار کند و نظر مردم این کشور را درباره آینده سیاسی عراق و تشکیل دولت عربی با حمایت و قیمومیت انگلستان جویا شود. ویلسون بلافاصله وارد عمل شد. او از تمام استانداران در مناطق نه‌گانه عراق خواست تا در جلساتی با سران عشایر و قبایل و تطمیع آنان، تدابیری بیندیشند و آرای مردم عراق را به نفع سیاست‌های دولت انگلیس سوق دهند.

به رغم مخالفت‌هایی که از طرف علما و مردم ابراز می‌شد، همه‌پرسی انجام گرفت. هم‌زمان در کشورهای لبنان، سوریه و فلسطین نیز که قبلاً جزو دولت عثمانی بودند، این همه‌پرسی تکرار شد. سرانجام در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ در نشست «سن رمو» در اروپا، قیمومیت انگلیس بر عراق و فلسطین و قیمومیت فرانسه بر لبنان و سوریه اعلام شد و این حکم در اول مه همین سال به ویلسون ابلاغ گردید. او نیز آن را به طور رسمی به مردم عراق اعلام نمود و در بیانیه‌ای تحقیرآمیز تأکید کرد: دولت بریتانیا قبول زحمت فرمود که عراق را به سوی پیشرفت و خیر و سعادت هدایت و رهبری کند!^{۲۷}



◦ قیام علما

در پی این جنایت تاریخی انگلستان، علمای نجف، سامرا و کاظمین سکوت را جایز ندانستند. حضرات آیات: شیخ مهدی خالصی، سید ابوالقاسم کاشانی، سید محمد علی شهرستانی، میرزا احمد خراسانی، شیخ محمدرضا شیرازی (فرزند آیه‌الله شیرازی) و چند نفر دیگر، جلسات متعدد مشورتی تشکیل دادند و سازمانی به نام «جمعیت اسلامی عراق» تأسیس کردند تا در پوشش آن، جنبش‌های مردمی و عشایری را انسجام داده و رهبری کنند. آنها به این نام، اعلامیه‌ها و نامه‌هایی را صادر و به مناطق مختلف عراق فرستادند و با تأکید بر استقلال این کشور و عدم پذیرش قیمومیت بیگانه، سران عشایر و توده مردم را به شرکت در نبرد طولانی و سخت در آینده دعوت نمودند.^{۲۸} در مقابل، ایادی انگلیس در عراق وارد عمل شدند. در ذیقعد ۱۳۳۷ تعدادی از اعضای فعال این جمعیت مانند: عمران علوان، عبدالکریم عواد، طلیفح حسون، محمد علی ابوالحب، سید محمد مهدی مولوی، سید محمد علی طباطبایی و چند نفر دیگر را بازداشت کرده به بغداد بردند و از آن‌جا به یکی از جزایر هندوستان تبعید کردند. در این هنگام آیه‌الله شیرازی نامه‌ای به آرنولد ویلسون حاکم عراق نوشت و خواستار آزادی تبعید شدگان شد. ویلسون در نامه‌ای طولانی، ضمن اظهار چالپوسی، با شیطنت از خواسته ایشان طفره رفت. بلافاصله مرجع آگاه شیعه تهدید کرد که از عراق خارج شده و به ایران رفته و در آن‌جا به وظیفه تاریخی خود عمل خواهد کرد. این برخورد قاطع، احساسات مردم عراق را برانگیخت و ایادی انگلیس را تسلیم خواسته‌ایشان نمود و تبعیدیان به کربلا بازگشتند.^{۲۹}

از سوی دیگر، مرجع بزرگ شیعه آیه‌الله شیرازی ضمن حمایت از حرکت‌های این جمعیت، خود نیز وارد صحنه شد و در فتوایی تاریخی، رهبری جنبش را بر دوش گرفت و اعلام کرد:

«لیس لاحد من المسلمین ان ینتخب و یختار غیر المسلم للامارة و السلطنة علی المسلمین»؛^{۳۰} هیچ یکی از مسلمانان حق ندارد فرد غیر مسلمان را برای حکومت و سلطنت بر خود برگزیند.

وقتی این فتوا از آن مرجع بزرگ صادر شد، نزدیک به هفده نفر از علمای سرشناس عتبات، محتوای آن را تأکید و ذیل آن را امضا کردند و نسخه‌های زیادی از آن در سرتاسر عراق انتشار یافت. آیه‌الله شیرازی نامه‌هایی به رئیس جمهور وقت آمریکا تئودر ویلسون و وزیر مختار آمریکا در تهران نوشت و از ظلم و ستم و اشغالگری دولت انگلیس اعلان انزجار و نارضایتی نمود.^{۳۱} او اعلامیه

دیگری برای مردم عراق صادر کرد و در آن، همه مردم اعم از یهودی، مسیحی، شیعه و سنی را به اتحاد بر ضد دشمن مشترک تجاوزگر فراخواند.^{۳۳}

روز چهارم شوال ۱۳۳۸ برابر با ۲۱ ژوئن ۱۹۲۰ هزاران نفر از عشایر و مردم کربلا برای اعتراض به قیمومیت انگلیس و حمایت از استقلال عراق، در صحن سیدالشهداء(ع) اجتماع کردند. روحانی مجاهد، شیخ محمد خالصی زاده، فرزند آیه الله شیخ مهدی خالصی خطابه پرشوری ایراد کرد و گفت: وقتی بزرگان اسلام، مانند آیه الله شیرازی و آیه الله خالصی که از نظر جسمی از همه ضعیف ترند، با عزم راسخ و ایمان صادق در راه جهاد و استقلال عراق حرکت کردند، پس ما چگونه می توانیم از بذل جان خود در راه این نهضت دریغ کنیم؟!

شور جهاد و شهادت به همه شهرهای عراق سرایت کرد؛ ولی اوضاع کربلا در حال انفجار بود. حاکم کربلا نامه ای به ویلسون، حاکم انگلیس در عراق نوشت و وضعیت بحرانی این شهر را گزارش داد و از وی خواست تا برای جلوگیری از قیام مردم چاره اندیشی کند. ویلسون نامه ای به فرماندار نظامی حله، «ماژور بولی» نوشت و به او مأموریت داد تا به کربلا رفته و امنیت را در آن جا برقرار کند.

آیه الله شیرازی از فرمانده انگلیسی خواست تا قبل از هر اقدام تند، برای حل مسالمت آمیز موضوع به نزد او برود؛ ولی حاکم حله در جواب نوشت: حضرت آیه الله مطمئن باشند نیروهای ما برای حفظ امنیت و آسایش مردم وارد کربلا شده اند و فقط افرادی را که قصد اغتشاش و غارت اموال مردم و ایجاد رعب دارند را دستگیر خواهند کرد و هرگز متعرض افراد صالح نخواهند شد. وقتی نامه او به دست مرجع مجاهد رسید، معظم له حاکم حله را به عقل و تدبیر دعوت کرد و در نامه ای خطاب به او نوشت:

روز چهارم شوال ۱۳۳۸ برابر با ۲۱ ژوئن ۱۹۲۰ هزاران نفر از عشایر و مردم کربلا برای اعتراض به قیمومیت انگلیس و حمایت از استقلال عراق، در صحن سیدالشهداء(ع) اجتماع کردند. روحانی مجاهد، شیخ محمد خالصی زاده، فرزند آیه الله شیخ مهدی خالصی خطابه پرشوری ایراد کرد و گفت: وقتی بزرگان اسلام، مانند آیه الله شیرازی و آیه الله خالصی که از نظر جسمی از همه ضعیف ترند، با عزم راسخ و ایمان صادق در راه جهاد و استقلال عراق حرکت کردند، پس ما چگونه می توانیم از بذل جان خود در راه این نهضت دریغ کنیم؟!

«به حاکم سیاسی حله مآژور بولی هدها الله. نامه شما را خواندیم و بی‌نهایت از مضمون آن متعجب شدیم؛ زیرا ارسال نیروهای نظامی به طرف مردمی که حقوق مشروع و ضروری خود را مطالبه می‌کنند، از امور غیر معقول است و با اصول عدل و منطق به هیچ وجه از وجوه منطبق نیست و احتمال دارد اشخاصی که قصد بهره‌برداری و ایجاد اختلاف بین مردم عراق و انگلیس را دارند، شما را اغفال کرده‌اند و می‌خواهند به این ترتیب به مقاصد خود نائل شوند.»

در شب پیش من از شما خواستم که به ملاقات من بیایید، برای این که شک شما از بین برود و از این نکته غافل نشوید، ولی شما از این امر امتناع کردید؛ در حالی که نظرات ما در امور مملکت اصلح و نافع‌تر از اعزام نیروی نظامی و به کار بردن زور است و فعلاً به شما

ابلاغ می‌کنم که توسل به زور از جانب شما در مقابل خواست‌های مردم، مخالف عدل و مملکت‌داری است و اگر شما باز هم از آمدن امتناع کنید، دستور رعایت نظم و آرامش را که من به ملت داده‌ام، ملغاً می‌گردد و به ملت اختیار می‌دهم که خود هر چه می‌خواهند بکنند و در این صورت مسئولیت نتایج سوئی که حادث شود، به عهده تو و یاران تو خواهد بود.

در خاتمه من انتظار دارم که این نصیحت در تو مؤثر افتد تا حوادثی که موجب از بین رفتن نظم و امنیت است، رخ ندهد و موجب ریختن خون بی‌گناهان نشود. شوال ۱۳۳۸ - محمدتقی حائری».^{۳۳}



آیت‌الله شیخ مهدی خالسی

○ دفاع مسلحانه

معلوم بود که ایادی دولت انگلیس به شدت احساس خطر کرده و تصمیم به سرکوب مجاهدان گرفتند. آنها در عملیاتی، دوباره سران این حرکت را شناسایی و در ماه ذیقعدہ آقایان: شیخ محمد رضا شیرازی (فرزند آیة‌الله)، سید محمد علی طباطبایی و چند نفر دیگر را دستگیر و به جزیره هنجام در هند تبعید کردند.^{۳۴} در همین روزها آیة‌الله سید ابوالقاسم کاشانی (فرزند آیة‌الله سید مصطفی کاشانی)^{۳۵} از علمای مبارز کاظمین از این فرصت بهره گرفت و سران عشایر و قبایل را به منزل خود دعوت کرد. در این جلسه که به صورت سری و شبانه بود، موضوع جنگ مسلحانه مورد بحث قرار گرفت و رأی اکثریت موافق این

حرکت شد. بعد توانایی رزمی و روحی مردم نیز مطرح شد و معلوم گردید که مردم هم آمادگی خوبی در این راه دارند. از میان حاضران پنج نفر برگزیده شدند تا به حضور آیه‌الله شیرازی شرفیاب گردند و نظر ایشان را در این مورد جویا شوند. آیه‌الله شیرازی پس از گفت‌وگوی طولانی با آنها، بالاخره موافقت خویش را با این حرکت اعلام کرد؛ به شرطی که عشایر و مردم توانایی لازم را داشته باشند و این کار مخل نظم و امنیت عمومی مردم نشود. شب بعد، همین افراد در منزل سید نور الیاسری اجتماع کردند و از آن جا به حرم امام حسین(ع) مشرف شدند و همگی قسم یاد کردند که تا پای جان در این راه مقاومت کنند. در این مراسم سید عبدالوهاب، یکی از اعضای این حرکت همه را یکی یکی قسم داد.^{۳۶}

اول ژانویه ۱۹۲۰ نخستین درگیری بین قبیله رمیثه و نیروهای نظامی انگلیس در منطقه سماوه روی داد. در عرض چهار روز سایر قبایل منطقه نیز به آنها پیوستند و خط آهن رمیثه - دیوانیه و رمیثه - سماوه و سماوه - بصره را منهدم کردند تا مانع ورود نیروهای کمکی دشمن به منطقه شوند. درگیری چند روز در این منطقه ادامه پیدا کرد. اشغالگران کاملاً در محاصره عشایر منطقه قرار داشتند و به سبب تمام شدن ذخیره غذایی، در شرف نابودی قرار گرفته بودند. در پی درخواست فرماندهان، هواپیماهای انگلیسی در فضای منطقه به پرواز درآمدند و با بمباران گسترده، نیروهای خود را از محاصره نجات دادند. در این جنگ پانصد نفر از عشایر و بیش از سه هزار نفر از اشغالگران کشته شدند.

آیه‌الله کاشانی که قیام عشایر منطقه را زیر نظر داشت، در این مرحله از آیه‌الله شیرازی خواست تا اعلام جهاد عمومی کند. آیه‌الله شیرازی حکمی را به شرح زیر صادر کرد:

«... مطالبه حقوق بر مردم عراق واجب است و لازم است در ضمن این اقدام، رعایت آرامش و امنیت هم بشود و اگر انگلیسی‌ها از قبول خواسته‌های آنان امتناع ورزیدند، بر مردم جایز است که برای دفاع از حقوق خویش به زور و قدرت متوسل بشود. الاحقر محمدتقی حائری شیرازی».^{۳۷}

بالاخره جنگ سراسری، در سی‌ام ژوئن ۱۹۲۰ در منطقه فرات وسطاً^{۳۸} آغاز شد و در اندک مدتی به همه جای عراق گسترش یافت. به رغم پرشمار بودن لشکر انگلیس و تجهیزات آنان، ولی در برابر جنگ‌های چریکی عشایر ناتوان بودند و مرتب شکست خورده و عقب‌نشینی می‌کردند. آیه‌الله کاشانی و نزدیکانش از جمعیت اسلامی عراق، عملاً رهبری جنگ مسلحانه را بر عهده داشتند. این دومین جهاد مسلحانه عراقی‌ها با انگلیسی‌ها بود. جهاد اول، در جنگ جهانی اول در منطقه کوت العماره رخ داد که آیه‌الله کاشانی به همراه مرحوم پدرش در آن شرکت داشت. دومین

نبرد، بسیار جدی‌تر و سازمان یافته‌تر از آن بود.^{۳۹} از آیه‌الله ابوالقاسم کاشانی نقل شده است که می‌گفت: «در آغاز جنگ، مجاهدین اسلحه زیادی نداشتند و هر فشنگ را به ده ریال خریداری می‌کردند؛ ولی بعد که مجاهدان به مراکز نظامی انگلیسی‌ها یورش بردند و تجهیزات و سلاح‌های نظامی آنها را به غنیمت گرفتند، دیگر مشکل کمبود اسلحه و مهمات برطرف شد. مجاهدان در اطراف خطوط راه‌آهن سنگر می‌گرفتند و بعد با تخریب خطوط، واگن‌های حامل اسلحه و مهمات انگلیسی‌ها را واژگون می‌ساختند و همه را غنیمت می‌گرفتند. حتی بعضی قطارها که سربازان و نیروهای نظامی را به منطقه می‌برد، همه را نابود می‌کردند؛ به طوری که اجساد بسیاری در اطراف راه‌آهن مشاهده می‌شد و بوی تعفن، مجاهدان را آزار می‌داد. ما در ابتدا فقط یک عراده توپ داشتیم که تیرانداز آن هم یک یهودی بود و با ما در این نبرد همکاری می‌کرد و من همیشه بعد از نماز برای سلامتی او دعا می‌کردم».

در این جنگ، روحانیون بسیاری حضور داشتند و فرماندهی خطوط را بر عهده گرفته بودند. یکی از آنان فرزند مرحوم آیه‌الله حاج میرزا حسن (از بنیان‌گذاران مشروطیت) بود. او توانست در منطقه دیوانیه که محل استقرار ستاد ارتش انگلیس بود، با نیروهای بیگانه بجنگد و تعداد زیادی از آنها را کشته و بسیاری را به اسارت بگیرد. او پس از شکست دشمن، حکومت عربی در این منطقه ایجاد کرد و حدود ۱۴۴ نفر اسیر که در بین آنان افسرانی نیز بودند، به نجف فرستاد. یکی از سران عشایر به نام عبدالوهاب الصافی برای اسیران صحبت کرد و گفت: انگلیسی‌ها به ما وعده استقلال داده بودند، ولی از وعده خود تخلف کردند. مردم عراق نمی‌خواهند آزاری به کسی برسد و تنها حقوق مشروع خود را مطالبه می‌کنند. ملت عراق به دستور دین مبین اسلام با اسرا خوش‌رفتاری می‌کند. مسئولیت اسارت شما، به عهده فرماندهان و سیاست‌مداران استعمارگر شماست. وقتی سخن او به پایان رسید، اسرای انگلیس که به شدت متأثر شده بودند، برای پیروزی مردم عراق ابراز احساسات کردند.^{۴۰} در این هنگام به سبب حضور آیه‌الله شیرازی در کربلا، این شهر به کانون انقلاب مردم عراق تبدیل شده بود. مرجع تقلید شیعه در اقدامی دیگر، نامه‌ای به جامعه بین‌المللی نوشت تا بدین وسیله ضمن افشای جنایت‌های

در این جنگ، روحانیون بسیاری حضور داشتند و فرماندهی خطوط را بر عهده گرفته بودند. یکی از آنان فرزند مرحوم آیه‌الله حاج میرزا حسن (از بنیان‌گذاران مشروطیت) بود. او توانست در منطقه دیوانیه که محل استقرار ستاد ارتش انگلیس بود، با نیروهای بیگانه بجنگد و تعداد زیادی از آنها را کشته و بسیاری را به اسارت بگیرد. او پس از شکست دشمن، حکومت عربی در این منطقه ایجاد کرد و حدود ۱۴۴ نفر اسیر که در بین آنان افسرانی نیز بودند، به نجف فرستاد.

انگلیس در عراق، فشارهای سیاسی جوامع جهانی را به دولت استعمارگر انگلیس متوجه سازد و دشمن را در این عرصه نیز خلع سلاح کند. در بخشی از این نامه آمده است:

«... بعد از این که مرجعیت روحانی، از طرف امت اسلامی به من واگذار گردید، من از طرف این امت به مقام رفیع جامعه ملل به سبب آن چه حکومت اشغالگر انگلیس در عراق انجام می‌دهد، از قساوت‌های گوناگون و ریختن خون بی‌گناهان شکایت می‌کنم ... زمانی که ملت عراق از دولت‌های انگلیس و فرانسه تقاضا کرد تا به وعده‌هایی که درباره استقلال عراق داده‌اند عمل کنند، نیروهای نظامی انگلیس به اتکای قدرت خود و من غیر حق دست به خشونت زد و با هواپیماها و توپ‌های خود به این ملت یورش برد و هر که را که خواست نابود کرد و هر که را خواست حبس و تبعید نمود. خانه‌ها را سوزاندند و ویران کردند. اموال را غارت و مصادره کردند و اعمالی مرتکب شدند که هرگز با روح تمدن مورد ادعای آنان سازگار نیست و اعمالی که از انگلیس سر زده است، مورد تقبیح هر انسانی است.

مردم عراق بعد از آن که احساس کردند حکومت انگلیس حاضر به شنیدن مطالب حق آنان نیست و به طور مسالمت‌آمیز نمی‌توان قضیه را خاتمه داد، دست به دفاع از نفس و شرف خویش زدند و چون جامعه ملل یاری دهنده ضعف‌است، این مختصر را برای شما بیان کردیم و شما را از نقش حکومت انگلیس در عراق آگاه ساختیم. به جامعه ملل که نماینده عدالت است متوسل می‌شویم؛ پس ملتی را که درصدد دفاع از حقوق خویش است یاری دهید. ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ محمدمتقی الحائری».^{۴۱}

○ رحلت میرزای شیرازی و شیخ الشریعه

دوازده روز پس از صدور این نامه تاریخی، مرجع بزرگ جهان اسلام و تشیع در شب چهارشنبه سیزدهم ذیحجه ۱۳۳۸ برابر ۱۷ اوت ۱۹۲۰ در سن هشتاد سالگی چشم از جهان فرو بست. بعضی نوشتند عطاری که عامل انگلیس بود و در همسایگی منزل آیة‌الله مغازه داشت، داروی مسمومی به ایشان داد و این سبب رحلت شد. پیکر این مجتهد سلحشور با اندوه فراوان در صحن حرم امام حسین(ع) در ضلع شرقی قبله به خاک سپرده شد.^{۴۲}

پس از رحلت میرزای شیرازی، آیة‌الله شیخ الشریعه اصفهانی از علمای بزرگ نجف که از پیش در تمام عرصه‌های سیاسی و نظامی حضور داشت، رهبری سیاسی و مرجعیت دینی مردم را بر عهده گرفت و در روز وفات آن مرحوم،

بیانیه‌ای به شرح زیر صادر کرد:
«سلام بر کلیه موحدین و برادران مسلمان که به دفاع از اسلام مشغولند و رحمة الله و برکاته.

اما بعد، من به شما و به تمامی انسان‌های موحد، فقدان زعیب مسلمین آیه الله العظمی میرزای شیرازی که خداوند نفس مقدس او را پاک گرداند، تسلیت می‌گویم. او رسالت خویش را انجام داد و به پروردگار خود پیوست. بعد از این که وظیفه خود را کما هو حقّه انجام داد و تمام طاقت و توان خویش را در این راه گذاشت. فوت او سستی و فتوری در اراده شما و خللی در اعمال شما وارد نخواهد کرد.

پس جد و جهد کنید ای حامیان دین، و انقلاب را بر پا نگه دارید و عملیات دفاع را که از قبل بر شما واجب ساخته‌ایم، بیافزایید؛ واصبروا وصابروا یثبت الله اقدامکم وینصرکم علی القوم الکافرین. نجف ۱۳ ذیحجه ۱۳۳۸، شیخ الشریعه اصفهانی».^{۴۳}

ایشان نامه‌هایی نیز به سران: حجاز، آمریکا، فرانسه، روسیه، ترکیه، آلمان، هلند و ایران نوشت و اوضاع عراق و جنایت‌های دولت انگلیس را برای آنها تشریح کرد.^{۴۴}

سایر علمای بزرگ نجف، سامراء و کاظمین بیانیه‌هایی به همین مضمون صادر کردند و ملت عراق را به مقاومت و ادامه راه دعوت کردند.

رهبری سیاسی شیخ الشریعه حدود چهار ماه طول کشید و این عالم مجاهد نیز روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی ۱۳۳۹ در سن هفتاد و سه سالگی در شرایط دشوار جنگ چشم از جهان فرو بست و به دیار باقی پر کشید. پیکر او در میان تأثر و اندوه مجاهدان و مردم نجف در جوار حرم امیرالمؤمنین (ع) به خاک سپرده شد.^{۴۵}

رحلت سه مرجع بزرگ شیعه (سید یزدی، میرزای شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی) در مدت کمتر از دو سال در آن شرایط حساس و بحرانی جنگ، ضربه سختی بود که بر پیکر جهان اسلام و مردم عراق وارد می‌شد؛ به طوری که تأثیر آن به سرعت مشاهده شد. صفوف مجاهدان اسلام از هم پاشید و آنها را مجبور به نشستن پشت میز مذاکره با دشمن کرد.

سرپرستی کاکس که قبلاً حاکم انگلیس در عراق بود و موقتاً برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، دوباره به عراق بازگشت و به جای آرنولد ویلسون، به حاکمیت عراق منصوب شد. او در ظاهر نسبت به ویلسون، انگلیسی معتدلی بود. وقتی او رهبران انقلاب عراق را در موضع ضعف

رحلت سه مرجع بزرگ شیعه (سید یزدی، میرزای شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی) در مدت کمتر از دو سال در آن شرایط حساس و بحرانی جنگ، ضربه سختی بود که بر پیکر جهان اسلام و مردم عراق وارد می‌شد؛ به طوری که تأثیر آن به سرعت مشاهده شد. صفوف مجاهدان اسلام از هم پاشید و آنها را مجبور به نشستن پشت میز مذاکره با دشمن کرد.

دیده، با سه شرط پیشنهاد صلح داد. شرط اول این بود که هفده نفر از رهبران انقلاب از جمله آیه‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی، شیخ محمد خالصی، سید محمد کشمیری، عمران سعدون، مرزوق العواد، محسن ابو طیبخ و چند نفر دیگر خود را تسلیم کنند. به همین سبب آیه‌الله کاشانی به دور از چشم انگلیسی‌ها وارد خاک ایران شد و از راه کرمانشاه و همدان به قم آمد. سپس به شهر ری رفت و در تهران ساکن شد. در همه شهرهای مسیر حرکت ایشان، مردم و علما و مراجع از وی استقبال گرمی کردند. در حرم حضرت عبدالعظیم، احمد شاه قاجار، برای وی کالسکه فرستاد تا سوار شود، ولی او نپذیرفت.^{۴۶} وی بعدها رهبری نهضت ملی شدن نفت در ایران را بر دوش گرفت. بزرگ‌ترین آثار انقلاب عشرين عراق، ایجاد فرهنگ ضد استعماری و ضد امپریالیستی در سرزمین عراق بود که مانع از اعمال قیمومیت انگلستان بر این کشور شد. در حالی که هم‌زمان در کشورهای لبنان، سوریه و فلسطین هم چنان قیمومیت فرانسه و انگلیس ادامه یافت.

کاکس، حاکم عراق به ناچار مسئله قیمومیت را کنار گذاشت و پیشنهاد تشکیل دولت ملی در این کشور را داد. بلافاصله دولت انگلیس هم به طور رسمی تغییر سیاست خود را در عراق اعلام و اظهار امیدواری کرد که کاکس بتواند بعد از برقراری آرامش، موفق به تشکیل این دولت بشود.^{۴۷} اگر چه این دولت و رژیم سلطنت هم که بعداً بر سر کار آمد، چندان تفاوتی با سیستم قیمومیت نداشت و همه در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه انگلیسی‌ها بود که در آینده به آن اشاره خواهد شد.

یکی دیگر از ثمرات بزرگ انقلاب اسلامی در عراق، نمایش قدرت کم‌نظیر حوزه و روحانیت در عرصه‌های سیاسی اجتماعی و بسیج مردمی بر ضد دشمن خارجی بود و دولت‌های غرب و استعمارگران برای چندمین بار این حقیقت را با تمام وجود مشاهده می‌کردند. بنابراین تخریب این تشکیلات و نابودی آن به هر طریق ممکن، در اولویت برنامه‌های آنان قرار داشت و هر چه زمان جلوتر می‌رفت، این تخریب‌ها جدی‌تر، پیچیده‌تر و شکننده‌تر می‌شد.

بزرگ‌ترین آثار انقلاب عشرين عراق، ایجاد فرهنگ ضد استعماری و ضد امپریالیستی در سرزمین عراق بود که مانع از اعمال قیمومیت انگلستان بر این کشور شد. در حالی که هم‌زمان در کشورهای لبنان، سوریه و فلسطین هم چنان قیمومیت فرانسه و انگلیس ادامه یافت.



○ سلطنت و حکومت فرمایشی

وقتی دولت انگلیس به تغییر سیاست در عراق تن داد، کاکس اعلام کرد: من آمده‌ام تا در عراق دولت مستقل عراقی تأسیس کنم. او کابینه‌ای موقت به ریاست عبدالرحمن گیلانی از اشراف بغداد تشکیل داد و همه وزیران را از میان عراقیان برگزید؛ ولی بر هر کدام یک مستشار انگلیسی مأمور کرد که در واقع، آنها همه‌کاره بودند و هر چه می‌خواستند عمل می‌کردند و وزیران، آلت‌دستی بیش نبودند. در مرحله بعد برای این‌که ظاهر ماجرا کاملاً حفظ شود، کاکس تعداد زیادی از مردم عراق به‌خصوص شیعیان را در رده‌های پایین دولتی به کار گماشت تا بدین وسیله زمینه رضایت و سکوت آنان را فراهم آورد. سپس نوبت به تأسیس رژیم سلطنتی و تعیین شاه رسید. کاکس در این مورد به سراغ خانواده‌ای اشراف حجاز رفت و فیصل، پسر شریف حسین، حاکم حجاز^{۴۸} را برای پادشاهی عراق برگزید. فیصل وارد عراق شد و در بدو ورود به بصره اعلام کرد: هیچ‌گونه حرص و طمعی به دنیا ندارد و فقط برای جلب رضایت خدا و خدمت به مردم، سلطنت را قبول کرده است.

فیصل به خوبی می‌دانست اگر موافقت علما را نداشته باشد، سلطنت در عراق برای او ممکن نخواهد بود. او چندین بار در مدرسه کاظمیه حاضر شد و در آن‌جا به خدمت آیه‌الله شیخ محمد مهدی خالصی رسید و با تظاهر به اسلام و با شعار اعطای آزادی و استقلال به مردم، سعی در جلب نظر آیه‌الله خالصی داشت. فقیه مجاهد که از عدم صداقت او آگاه بود، به دو شرط با پادشاهی وی موافقت کرد: اول، به استقلال عراق خدشه وارد نشود؛ دوم، عراق از هر گونه سلطه بیگانگان در امان باشد.

فیصل در سال ۱۳۳۹ قمری (برابر با ۱۹۲۱ م) با کسب ۹۶٪ از کل آرای نمایندگان عشایر و قبایل به طور رسمی پادشاه عراق شد. همان سال در مراسم تاج‌گذاری، در سخنانی سرسپردگی خود را به انگلستان نشان داد. چندی بعد این سرسپردگی در مصوبات هیئت دولت نیز آشکار شد. اعضای دولت متن قراردادی را که میان عراق و انگلیس تنظیم شده و در آن باز بر قیمومیت انگلستان تأکید شده بود، به تصویب رساندند.

وقتی آیه‌الله خالصی از این وضع آگاه شد، در جلسه‌ای با علما و سران عشایر اعلام کرد: چون ملک فیصل، شرط بیعت مردم را زیر پا گذاشت، بنابراین تبعیت مردم نیز با او ملغا می‌شود. به دنبال آن، تظاهرات مردم در کاظمین و بغداد بر علیه فیصل و انگلستان آغاز شد. از سوی دیگر آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و

میرزای نایینی که از مراجع نجف بودند، با صدور بیانیه‌هایی برگزاری انتخابات توسط ملک فیصل را تحریم کردند.^{۴۹} کاکس با ارسال نامه تندی به فیصل دستور داد تا با تظاهر کنندگان برخورد کند، ولی او زیر بار نرفت. کاکس خود وارد عمل شد و با انتشار بیانیه‌ای مردم را تهدید به سرکوب کرد. به دستور او هواپیماهای جنگی بر فراز مناطق عشایرنشین به پرواز در آمده و مانور دادند.

کاکس در یک اقدام دیگر به آیه‌الله خالصی و آیه‌الله سید حسن صدر پیام فرستاد که فرزندان‌شان شیخ محمد و سید محمود باید در ظرف ۲۴ ساعت عراق را ترک کنند. در پی اختلافاتی که در میان علمای بزرگ و سران عشایر در نحوه مبارزه با دولت و فیصل بروز کرد، جبهه مجاهدان رو به ضعف و سستی گرایید. دشمن نیز از این فرصت بهره برد و در ذیحجه ۱۳۴۱ شبانه به منزل آیه‌الله خالصی ریختند و ایشان را به همراه خانواده دستگیر و از کاظمین به بصره آوردند. مأموران او و همراهان را چند روز در زیرزمین منزلی زندانی کردند. در این روزها تلگرافی از دولت ایران رسید که ایشان را به ایران دعوت می‌کرد. آیه‌الله پاسخ داد: چون اکنون موسم حج است، لازم است سفری به مکه بکنم و بعد از آن در این مورد تصمیم بگیرم. در این دوره، شریف حسین، پدر ملک فیصل، پادشاه عربستان بود که او را هم انگلیسی‌ها حمایت می‌کردند. آیه‌الله خالصی برخلاف رسم معمول به دیدن او نرفت. هنگام انجام مراسم، فردی انگلیسی که در شرکت نفت آبادان مشغول به کار بود، با اسلحه کمری آیه‌الله را هدف گلوله قرار داد؛ ولی خوشبختانه تیرش به خطا رفت. وی پس از اتمام مراسم حج عازم ایران شد و از طریق بوشهر، شیراز، اصفهان وارد شهر قم شد؛ سپس به مشهد رفت و در آنجا رحل اقامت افکند.

برای اعتراض به تبعید و اخراج این عالم بزرگ از عراق، جمعی از علمای اعلام نجف، مانند آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، جواد جواهری، علی شهرستانی، میرزا احمد و میرزا مهدی خراسانی، عبدالحسین طباطبایی و چند تن دیگر از علمای نجف خاک عراق را ترک کرده و به ایران آمدند و در شهر قم سکونت گزیدند. سرانجام آیه‌الله خالصی در شامگاه یازدهم رمضان ۱۳۴۳ در شهر مقدس مشهد چشم از جهان فرو بست. و در جوار حرم امام رضا(ع) به خاک سپرده شد.

پی‌نوشت

۱. ژورنلین، چه می‌دانیم؟ جنگ جهانی اول، ترجمه: د. امین، ص ۶ ر.ک: همان.
۲. سلیم الحسینی، دور علمای الشیعة فی مواجهة الاستعمار، الغدیر الدراسات و النشر، بیروت، ۱۴۱۵ ق، ص ۶۴
۳. همان، ص ۸۲ و ۸۱
۴. توبه، آیه ۳۲
۵. همان، ص ۸۸
۶. همان، ص ۸۵
۷. همان، ص ۹۱ - ۸۸ و محمد صادقی تهرانی، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰ عراق، ص ۱۵
۸. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، ص ۱۳
۹. دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۸۲
۱۰. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰ عراق، ص ۱۴
۱۱. جعفر خلیلی، موسوعة العتبات المقدسه، ج ۹، ص ۲۶۵
۱۲. دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۸۴
۱۳. حضرت امام خمینی خاطره‌ای را از آقای خونساری در این باره نقل کرده‌اند. ر.ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۳۳
۱۴. برای توضیح بیشتر، ر.ک: گلشن ابرار، ج ۲، ص ۶۱۸
۱۵. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۹
۱۶. حسن العلوی، الشیعة والدولة القومية فی العراق، ص ۶۷ و دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۸۵ و ۸۴
۱۷. دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۱۰۹
۱۸. همان، ص ۹۷
۱۹. محمد حرزالدین، معارف الرجال، ج ۱، ص ۸۳ و جعفر باقر آل محبوب ماضی النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۱۶۴
۲۰. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰ عراق، ص ۲۲
۲۱. ر.ک: حسن العلوی، العراق بین الماضي والحاضر والمستقبل، ص ۸۵۷
۲۲. جعفر الخلیلی، موسوعة العتبات المقدسه، قسم النجف، ج ۶ ص ۲۵۵
۲۳. همان، ص ۲۵۶ و اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۲۵۷
۲۴. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، ص ۲۶
۲۵. علی الوردی، لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الجدید، ج ۵، ص ۶۵
۲۶. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، ص ۴۴
۲۷. همان، ص ۲۵ و دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۳۳۷
۲۸. محمد اصغری نژاد، میرزا محمدتقی شیرازی، سروش استقلال، ص ۷۳ تا ۷۷
۲۹. دور علماء الشیعة فی مواجهة الاستعمار، ص ۲۳۳
۳۰. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، ص ۴۵ و فریق مزهر

۳۱. آل فرعون، الحقائق الناصحة فی الثورة العراقية، ص ۳۹۰
۳۲. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۷۰
۳۳. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، ص ۵۰
۳۴. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، ج ۵، ص ۱۲۸
۳۵. آیت‌الله سید مصطفی کاشانی در ۱۹ رمضان ۱۳۳۸ در کاظمین درگذشت. پس از ایشان، فرزندش سید ابوالقاسم کاشانی از رهبران انقلاب عراق محسوب می‌شد.
۳۶. همان، ص ۱۲۹
۳۷. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، ص ۵۷
۳۸. فرات وسطا در تقسیم‌بندی عراق، شامل شهرهای مذهبی این کشور می‌شد.
۳۹. همان، ص ۶۱ و ۶۰
۴۰. لمحات اجتماعیه من تاریخ سیاسی العراق الحدیث، ج ۵، ص ۳۱۲
۴۱. همان، ص ۲۹۸
۴۲. آقا بزرگ تهرانی، نقیاب البشر، ج ۱، ص ۲۶۳ و گلشن ابرار، ج ۱، ص ۴۵۷
۴۳. الحقائق الناصحة فی الثورة العراقية، سنة ۱۹۲۰ ونتائجها، چاپ اول، (۱۳۷۱ق)، بغداد، ص ۲۵۲
۴۴. همان، ص ۳۸۵
۴۵. گلشن ابرار، ج ۱، ص ۴۷۷
۴۶. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی عراق، ص ۹۷
۴۷. همان، ص ۹۵
۴۸. شریف حسین، زیدی مذهب بود و از طرف دولت عثمانی در حجاز حکومت می‌کرد. در جنگ جهانی اول به نفع انگلیسی‌ها وارد عمل شد و اعراب را بر ضد دولت عثمانی تجهیز نمود و در فروپاشی حکومت بزرگ عثمانی مؤثر شد. شریف حسین سه پسر به نام‌های فیصل، عبدالله و علی داشت. فیصل در اردن سلطنت داشت. وقتی به دستور انگلیسی‌ها به عراق آمد با اشاره انگلیسی‌ها عبدالله به جای وی در اردن به سلطنت نشست. چند سال بعد عبدالله ترور شد. چون پسرش به نام طلال دچار عقب‌ماندگی ذهنی بود، پسر طلال که نامش حسین و نوه عبدالله بود، به جای پدر به سلطنت رسید و تا این اواخر به عنوان ملک حسین، پادشاه اردن در کنار آمریکا و اسرائیل قرار داشت. بعد از فوت او، هم‌اکنون پسرش عبدالله، پادشاه اردن شده است. در آن زمان وقتی تاریخ مصرف شریف حسین (بزرگ خاندان اینها) به اتمام رسید، انگلیسی‌ها او را به لندن بردند و پسر دیگرس علی را در حجاز به سلطنت رساندند؛ سپس خاندان آل سعود را آوردند و علی را هم کنار گذاشتند. خاندان فیصل در عراق نیز با کودتای عبدالکریم قاسم از میان رفت. فاعتهروا یا اولی الابصار.
۴۹. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۷۴